

دانه

مصطفی ملکیان

پیشگفتار

اریش فروم (Erich Fromm)، روانکار و فیلسوف اجتماعی آلمانی تبار امریکایی (۱۹۸۰-۱۹۰۰) (در کتاب روانکاری و دین)، به حق، معتقد است که ذات و لبّ لباب بت پرستی چیزی نیست جز مطلق دانستن امور مقید و مشروط، کامل انگاشتن جنبه های ناقص جهان، و تسلیم شدن به آن امور و جنبه های به مقام خدایی رسیده. براین اساس، هرگاه موجود و پدیده ای را که، در واقع، مقید و مشروط و ناقص است مطلق و کامل تلقی کنیم و بالطبع و بالتبع تسلیم اش شویم بت پرست شده ایم و، در این جهت، فرقی نمی کند که آن موجود و پدیده چه چیزی باشد. چنین نیست که به مقام اطلاق و کمال فرا بردن پاره ای از چیزها بت پرستی باشد، ولی اگر همین معامله را با پاره ای چیزهای دیگر داشته باشیم بت پرست نشده باشیم. آنچه مرز بت پرستی را از نابت پرستی جدا می کند این است که چیزی که مطلق و کاملش می دانیم واقعاً مطلق و کامل هست یا نه، نه اینکه چیزی که می پرستیم چه هست یا چه نیست. شک نیست که امروزه کمتر کسی ستاره یا خورشید یا ماه یا مجسمه ای فلزی یا چوبی را می پرستد، اما این بدان معنا نیست که بت پرستی امری منسوخ و متروک شده است؛ بلکه می تواند فقط حاکی از این باشد که

اشکال و صورتی از بت پرستی جای خود را به اشکال و صور دیگری سپرده‌اند. امروزه، دیگر، تندیس تراشیده‌ای را نمی‌پرستیم اما ممکن است پول یا قدرت یا موفقیت یا شهرت یا محبوبیت یا حیثیت اجتماعی یا لذت یا علم یا افکار عمومی یا گروهی سیاسی یا انسانی خاص یا رژیمی حکومتی یا... را بپرستیم. از باب ذکر نمونه، آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley)، رمان‌نویس و نقاد انگلیسی (۱۸۹۴-۱۹۶۳)، در کتاب فلسفه جاودانه در عین اینکه می‌گوید: "برای اشخاص فرهیخته، اقسام ابتدائی‌تر بت پرستی جذابیت خود را از دست داده‌اند" معتقد است که انواع عدیده‌ای از بت پرستی عالیرتبه‌تر وجود دارند که آنها را "می‌توان نخست به سه عنوان اصلی طبقه بندی کرد: بت پرستی فناورانه، بت پرستی سیاسی، و بت پرستی اخلاقی".

اما، به نظر صاحب این قلم، شاخص‌ترین مصداق بت پرستی، که شاید بتوان آن را علة العلل سایر مصداق بت پرستی نیز تلقی کرد، عقیده پرستی است. در عقیده پرستی، آدمی نخست شخص خود را به مقام اطلاق و کمال، یعنی به جایگاه خدایی، فرا می‌برد (= خودپرستی)؛ سپس، به گفته اریش فروم (در کتاب دل آدمی)، به خودشیفتگی بدخیم (malignant narcissism) دچار می‌شود، یعنی خود را با آنچه دارد تعریف می‌کند، نه با آنچه انجام می‌دهد؛ و سرانجام، عقاید خود را جزو داشته‌ها و دارایی‌های خود به حساب می‌آورد. فرآورده این فرایند سه مرحله‌ای این می‌شود که عقاید خود را می‌پرستد، یعنی: اولاً: آنها را فراتر از زمان، مکان، و اوضاع و احوال و غیر متأثر از عوامل تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی، به تعبیری امری ماورائی (transcendental)، و بدون ذرّه‌ای نقص و عیب می‌داند، و ثانیاً: می‌خواهد که عالم و آدم خود را با این عقاید سازگار و موافق کنند و تسلیم آنها شوند و، چون، در اکثریت قریب به اتفاق موارد، نشانی از این سازگاری و موافقت و تسلیم نمی‌بیند، خود دست‌اندرکار ایجاد آن می‌شود و به ستیزه با همه چیز برمی‌خیزد.

عقیده پرستی بزرگترین رقیب خداپرستی است، و کسانی که دغدغه خداپرستی دارند و می‌خواهند زندگی خداپسندانه‌ای سپری کنند باید کاملاً مراقب این رقیب باشند، یعنی هیچ چیز را با خود خدا عوض نکنند، حتّاً عقیده به وجود خدا را. می‌خواهم بگویم که حتّاً عقیده به وجود خدا نیست و نباید پرستیده شود. خدای واحد را باید پرستید، نه کلمة التّوحید را. معامله‌ای را که مؤمنان با خدای واحد می‌کنند نباید با کلمة التّوحید بکنند، بدین معنا که باید فقط خدا را مطلق، کامل، و مقدّس بدانند، و حتّاً عقیده خود را به وجود خدا و تصوّر خود را از خدا به جایگاه اطلاق، کمال، و تقدیس فرا نکشند. جایی که عقیده به وجود و وحدت خدا نیز خود خدا نیست، و نباید پرستیده شود معلوم است که وضع سایر عقاید بر چه منوال است. آیا خودباور به وحدت خدا مستلزم این نیست که غیر از همان خدای واحد هیچ چیز دیگری را به خدایی نگیریم و مگر یکی از آن چیزهای دیگر عقاید ما نیستند؟

آنچه مایه آسَف و موجب احساس خطر است اینکه عقیده پرستی، که خصم خداپرستی است، عین خداپرستی انگاشته و / یا قلمداد شود. کسی که یا خود به چنین توهم یکسان‌انگاری‌ای دچار باشد و / یا بخواهد دیگران را به چنین توهمی گرفتار سازد ساحت زندگی درونی و فردی و خصوصی خود را به شرک می‌آلاید و ساحت زندگی بیرونی و جمعی و عمومی دیگران را به اصناف درد و رنج‌ها می‌آکند.

برای اینکه خود را از جهت ابتلاء یا عدم ابتلاء به بیماری عقیده پرستی بیازماییم راهی نیست جز اینکه ببینیم که چه عقیده‌ای را، و تا چه حدّ، حاضریم در معرض نقد دیگران درآوریم و صدق و کذب و حقّانیت و بطلان و اعتبار و عدم اعتبار آن را به ترازوی تفکر نقدی (critical thinking) بسنجیم. به محض اینکه احساس کنیم که خوش نداریم یکی از عقایدمان در بوته تفکر نقدی واقع شود و / یا به ادّله و براهین صاحبان عقاید مخالف آن گوش سپاریم، یعنی به محض اینکه احساس کنیم که خوش داریم خود را نسبت به عقاید و اقوال دیگران کَر کنیم، باید

پی ببریم که در سنگلاخ عقیده پرستی گام نهاده ایم و از خداپرستی دور افتاده ایم، فارغ از اینکه آن عقیده‌ای که درباره اش تصمیم خود را گرفته ایم ("تصمیم"، در اصل عربی اش، به معنای "کر کردن" است) چه عقیده‌ای باشد.

وقت آن است که هر یک از ما به خود بیاوراند که: الف) من مطلق، کامل، و مقدس، یعنی خدا، نیستم؛ ب) من با داشته‌هایم تعریف نمی‌شوم، بلکه با کرده‌هایم تعریف می‌شوم؛ و ج) عقاید من از آن سنخ داشته‌هایی نیستند که باید به هر قیمتی، و با هر هزینه‌ای برای خودم و دیگران، نگهشان دارم، بلکه تا زمانی، و تا حدی، ارزش نگه داشتن دارند که نسبت به نقائص شان رجحان استدلالی و معرفتی‌ای داشته باشند.

و سخن آخر اینکه خدا نداشتن، به مراتب بهتر از چند خدا داشتن است.



در این شماره، یدالله موقن، در "لوسین لوی - برول و مسئله ذهنیت‌ها"، می‌کوشد تا تأثیر آراء و نظرات لوی - برول، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی (۱۸۵۷-۱۹۳۹)، را، در باب ذهنیت و دین اقوام ابتدائی و تقابل آن با نگرش جدید، بر تاریخ‌نگاران، فیلسوفان، انسان‌شناسان اجتماعی، روانشناسان، چین‌شناسان، خاورشناسان، مفسران کتاب مقدس، و زبان‌شناسان، به اجمال هر چه تمامتر، نشان دهد و، از این رهگذر، بر فایده و ضرورت آشنایی با نظرگاه‌های این متفکر و عالم بزرگ تأکید ورزد.

مایکل فریمن، در "نظریه‌های حقوق بشر"، نخست درباره اصل ضرورت یا عدم ضرورت وجود نظریه درباره حقوق بشر سخن می‌گوید و سپس، با قبول ضرورت وجود نظریه، خاطر نشان می‌کند که هر نظریه‌ای

درباب حقوق بشر باید درخصوص پنج مسئله اتخاذ موضع قابل دفاعی داشته باشد: ۱) مکشوف یا مجعول بودن حقوق بشر و وجه الزام آور بودن آنها؛ ۲) تقدّم یا تأخّر حقوق بشر نسبت به جامعه سالم؛ ۳) تقدّم یا تأخّر حقوق بشر نسبت به وظائف بشر؛ ۴) جهانشمول بودن یا نبود حقوق بشر؛ و ۵) وجود یا عدم توجیه نظری برای حقوق بشر.

حسین بشیریّه، در "درآمدی بر جامعه شناسی اجماع و وفاق"، نخست به حوزه مطالعاتی مبحث اجماع و وفاق، مفهوم اجماع، مبانی اجتماعی آن، کارکردهای آن، پیدایش و دگرگونی آن، و ساختار آن می پردازد و سپس به موردپژوهی دست می زند و درخصوص ایران از مسائلی همچون سابقه تاریخی اجماع و وفاق، وضع اجماع در زمان پس از وقوع انقلاب اسلامی، شکاف های اجتماعی و ربط آنها به اجماع و ائتلاف و محدودیت اجماع و ائتلاف بحث می کند.

عبّاس محمدی اصل، در "موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب"، در چارچوب الگوی «مدارهای قدرت» استوارت کَلگ (Stewart Klegg)، موانع مشارکت سیاسی زنان را در ایران پس از انقلاب در سه سطح بازشناسی می کند و نشان می دهد که چگونه، از سویی، روحانیت حاکم آراء مردسالارانه را در قالب قوانین گونه گون تبلور و ثبات بخشید و، از سوی دیگر، در کتاب های درسی و آموزشی سعی شد که آراء مذکور، به طرق مختلف، به آستانه باور همگان کشانده شوند.

ریچارد رورتی، در "دین یعنی ختم گفت وگو"، در مقام نقد آراء استیون ال. کارتر (Stephen L. Carter) در کتاب *The Culture of Disbelief: How American Law and Politics Trivialize Religious Devotion* (= فرهنگ بی ایمانی: چگونه قانون و سیاست آمریکا تعبد دینی را به چیزی نمی گیرند)، از شخصی و خصوصی کردن دین و بیرون نگه داشتن آن از عرصه جمعی و ساحت عمومی زندگی دفاع می کند و این امر را به معنای بی اهمیّت دانستن دین نمی داند، بلکه برای مفتوح شدن و ماندن باب گفت وگو، درباره امور اجتماعی، لازم می انگارد.

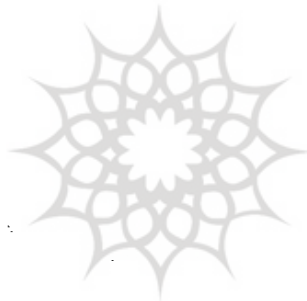
ریچارد رورتی، در طی مصاحبه‌ای که مسعود خیرخواه با او داشته و، در اینجا، باعنوان "دموکراسی نسخه واحدی ندارد"، نشر می‌یابد، از جمله، به آرائی باز می‌گردد که در مقاله "تقدّم مردم‌مسالاری بر فلسفه" (۱۹۹۱) آورده است و تأکید می‌ورزد بر اینکه فیلسوفان نباید در پی اثبات نظری و فلسفی مشروعیت و برتری نظام مردم‌سالاری باشند بلکه فقط باید موجبات همدلی انسان‌ها را با این نظام فراهم آورند. لیبرالیسم یگانه فلسفه سیاسی‌ای است که امکان همزیستی مسالمت‌آمیز همه افراد یک جامعه را پدید می‌آورد، مردم‌مسالاری روایت‌های عدیده‌ای دارد، و دین باید از ساحت اجتماعی زندگی بیرون رود.

"اولویت فلسفه بر دموکراسی" به نقد آراء ریچارد رورتی، در مقاله "اولویت دموکراسی بر فلسفه"، اهتمام می‌ورزد و درصدد برمی‌آید که نشان دهد که رورتی، در آن مقاله، سه مدّعا دارد: ۱) فلسفه از کمک به لیبرال دموکراسی عاجز است، ۲) لیبرال دموکراسی باید از فلسفه پیوند بگسلد، و ۳) لیبرال دموکراسی می‌تواند از فلسفه پیوند بگسلد، ولی نتوانسته است صدق هیچ‌یک از این سه مدّعا را آفتابی کند.

پاتریک شری، در "زیبایی خدا"، صفتی را که، امروزه، مغفول‌ترین صفت خدا است موضوع سخن خود قرار می‌دهد، زمینه تاریخی اسناد این صفت به خدا، ادله سنتی این اسناد، و نقاط ضعف و قوت این ادله را روشن می‌سازد، و در پایان آراء خود را راجع به زیبایی خدا، به صورت ایجابی، بیان می‌کند.

سخن سیمون وی، در "تأملاتی درباره استفاده درست از تحصیلات در راستای عشق به خدا"، این است که اگر در تحصیلات خود دو شرط را بجا آوریم، یکی اینکه نهایت توجه و دقت خود را به موضوعات و مطالب و مسائل معطوف داریم، و دیگر اینکه هر نکته‌ای را که درباب آن به خطا و اشتباه دچار شده‌ایم صادقانه و بجدّ بازبینی و بررسی کنیم و درباره آن تفکّری موشکافانه و بی‌شتاب داشته باشیم، در آن صورت، تحصیلات طریقی می‌شود برای نیل به پاکی معنوی و تقدّس روحانی.

سی.استیون اونز، در "کرکگور"، به اجمال هر چه تمامتر نظری به فلسفه کرکگور می‌افکند و پاره‌ای از آراء او را در زمینه‌های انسانشناسی، الاهیات، و اخلاق بازمی‌گوید.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شکارہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی